

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)

(دفعه هفتم بجانب پنجاب و هند)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکور شده آمد از هند مراجعت کرد بر طبق ذکر صاحب خزانه عامره قوم سکهه باشنده پنجاب از راه فتنه جوئی و مفسده خوئی علم بغاوت افراشته همت باآزار و اذیت مردمیکه از کیش ایشان نبودند گماشتند و نائب الحکومه را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه بود بتیغ ستم از مسند حکومت برداشتند و جیسا سگه نامی را از قوم خود پادشاه خوانده لاهور و اطرافش را متصرف شده سکه را بنام وی رایج گردانیدند و دست جور بایذای انام خصوصاً اهل اسلام گشوده ستمیکه در قوه داشتند بفعل آوردند و این خبر سمرگشته بگوش دادنیوش اعلیحضرت احمد شاه رسید وی از غیرت و حمیت بخود پیچیده با سپاه کنیه خواه رو بدانسوی آورد و چون وارد لاهور شد شنید که دولک سواره و پیاده از گروه سکه در موضع روئی که محل دشور گذر و در نواحی سرهند و علاقۀ متعلقۀ الاجات نام مرزبان آن مقام واقعت گرد آمده نبرد بر سر می افشانند. و اعلیحضرت احمد شاه از شنیدن این خبر تکیه بر تأیید حی داور کرده مهمیز ستیز بر تکاور عزم زده بدو روز مسافت نود کروه در نوردیده نزدیک آن خون گرفتگان اجل رسیدگان رسید و روز یازدهم ماه رجب سال ۱۱۷۵ هزار یکصد و هفتاد و پنج هجری محاربه روی داده دلیران افغان پای همت فشرده تقریباً ۲۰۰۰۰ بیست هزار تن از قوم سکهه را بخاک هلاک انداختند و غنیمت بسیار بدست آورده رایت نصرت آیت فتح بر افراختند و پس از حصول این فتح در روز هفتم ماه شعبان ۱۱۷۵ سال مذکور اعلیحضرت احمد شاه مراجعت کرده داخل لاهور شد و نورالدین خان پسر عم شاه ولیخان را با فوجی از طوایف درانی و مردم قزلباش و خراسانی مامور کشمیر فرمود تا سکجیون متمرّد را که احسان اعلیحضرت احمد شاه نسبت به او از پیش مرقوم شده آمد جزای کار بکنار نهند و خود بنظم و نسق لاهور پرداخت و از آنسوی سکجیون از توجه لشکر شاهی بجانب کشمیر آگاه گردیده شعب جبال و قتل تلال را بمردان کار دیده گرم و سرد چشیده استحکام داد و ازین سوی درانیان وغیره دلیران افغان از راه ستیز بآنها نزدیک شده آلات حرب از هر دو طرف بکار افتاد تا که اکثر کشمیریان طمعه شمشیر دلیران افغان گشته بقیت السیف رو بهزیمت نهادند و درانیان عنان تعاقب ایشان را از دست نداده داد مردانگی دادند و در خلال قتال و جدال سکجیون نیز با جمعیکه همراه داشت همت بر مدافعت گماشته رایت مقاتلت افراشت و هر نیروئیکه در بازویش بود صرف نموده آخر الامر میدان جنگ را خالی گذاشت و راه گریز اختیار کرده عاقبت الامر با اهل و عیالش اسیر و دستگیر شده کشمیر را افغانه متصرف گشتند و اعلیحضرت احمد شاه بذریعۀ مشهور حکومت آنرا بنورالدین خان که فتحش کرده بود مفوض فرموده و اعلیحضرت احمد شاه بعد از تنظیم و تنسیق لاهور و کشمیر و مضافات آنها رایت مراجعت بجانب قندهار افراشته بفرایح بال رحل استراحت گسترد تا که پس از انقضای چهار سال از عرایض ضباط و عمال ولایات پنجاب بسمعش رسید که سکهان امرتسر سر از جیب تمرّد بدر آورده آغاز و بنیاد غارت و تاراج نهاده اند وزین خان را که در قریه مشهور به کوب از جانب پادشاهی اقامه دارد از زد و کوب آنان عرصه روزگار تنگ گردیده است اعلیحضرت احمد شاه از شنیدن این خبر تهیه و سامال لشکر کرده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در سال ۱۱۷۹ یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری راه سفر هند و پنجاب برگرفت و بعد از وصول در لاهور و سرزنش سکهان مزبور تا انباله رفته شجاع الدوله صوبه دار لکنهو خودرا مریض وانموده حاضر رکاب بوس نشده پیشکش وافر و شایان ارسال خدمت کرد و نجیب الدوله شرف اندوز حضور اعلیحضرت احمد شاه گردیده از فیض تقبیل رکاب نصرت انتساب بحکومت سرهند سرافرازی یافت و حکومت لاهور از التماس وزیر شاه ولیخان و هم بواسطه اینکه مردم سکهه مصدر فتنه و فساد شده همواره طریق کینه و عناد می پیمایند به امرسنگه نامی ازان قوم مفوض گشت چنانچه وی راه اخلاص شعاری و خدمت گذاری پیموده خودرا نظر باحسانیکه وزیر شاه ولیخان در باب حکومت لاهور بدو کرده بود امرسنگه بامی زائی^۱ می گفت الغرض اعلیحضرت احمد شاه پس از انجام مهم آنجا بقندهار مراجعت کرده بار سفر بمقر سلطنتش گشود.

^۱ بامی زاهی نام طایفه از درانی که وزیر شاه ولیخان منسوب بدوست.

(ذکر تعیین سرحد ترکستان متعلقه افغانستان)

(با پادشاه بخارا و آوردن خرقة مبارکه)

در سال ۱۱۸۲ یک هزار یکصد و هشتاد و دو هجری اعلیحضرت احمد شاه وزیر شاه ولیخان را با شش هزار سوار از قندهار جانب بلخ و بدخشان که مردم آندو ولایت عصیان ورزیده بودند نامزد فرمود و شاه مرادیگ حکمران بخارا ازین ماجرا آگاه گشته لوای معاونت بلخیان و بدخشیان افراشت و شاه ولیخان وزیر ازین معنی بذریعه عریضه اعلیحضرت احمد شاه را آگاه ساخت و او با لشکر آراسته از قندهار براه هرات عازم بخارا شد و از رود مرو عبور کرده میمنه و بلخ و انخود و شبرغان را لگد کوب سم ستوران نمود و وزیر شاه ولی خان را مأمور قندوز و بدخشان کرده خود روی بسوی بخارا آورد و شاه مرادیگ با سپاه آراسته بمدافعه برخواسته موضوع قریشی را لشکرگاه ساخت و اعلیحضرت احمد شاه از حمیت اسلامی بجننگ نپرداخته طرح مصالحه انداخت و رسطه صلح انتعقاد پذیرفته حد فاصله مملکتین نهر جیحون معین گردید و بقرار رقم زد کلک بیان صاحب تاریخ سلطانی قرار داد شد بر اینکه خرقة لازم التعظیم حضرت رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم که بحضرت اویس قرنی رحمت الله رسید و از وی بمرور دهور و تحویل سنین و شهور فیض وصول در بخارا موصول نموده در آنجا می بود نیز از سیل تجلیل نزد اعلیحضرت احمد شاه فرستاد و او آنرا منتج فتوحات غیبی و عطوفات لاریبی دانسته بعد از صرف نذورات و بذل صدقات از زیارت با برکاتش درک سعادت کرد و با خود برداشته در قندهارش آورد واضح روایات و اوضح حکایات در باب این خرقة سید و سرور کائنات که خالی از خلل و عاری از زلل است اینکه روزی بحضور فیض دستور اعلیحضرت سراج الملت والدین که بانی این کتاب و حاکی این قصه با صوابند ذکری در میان و داستانی به بیان آمده ذات میمنت اعلیحضرت زبان درفشان را بتکلم کشوده فرمودند که آنچه قصه خرقة انیقه به سمع راستی مجمع ما رسیده اینست که آن جامه سعادت ختامه را امیر تیمور با آنانیکه فیض حفاظت آن گنجینه کرامت را داشتند از عراق و عرب به ماوراءالنهر آورده در سمرقند عمارتی برای نهادن آن بر افراشته چندی از سادات صحیح النسب را بتولیت آن مقرر و قریه ده بیده را وقف و دخلش را جایگیر متولیان آن لباس جلالات اساس معین کرد و آن قبه منوره اکنون بخواجه خضر زبان زد روزگار و آباد و استوار است چنانچه در سال ۱۲۹۷ هزار و دوصد نود و هفت هجری آن بقه شریفه را بچشم خویش مشاهده و آباد ملاحظه کردم و یحتمل که پس از فوت امیر تیمور بتوسط والیان آن ولایت که اولاد و احفاد امیر مذکور بودند با متولیانش بدارالشرف بخارا نقل و تحویل یافته و همچنین پس از چندی از آنجا نیز بواسطه یکی از بنایر آن امیر منتقل ببلده جوزون شده شاه بیگ خان ولی متولی باشی آن بوده بامر امیر زاده که در آنجا آورده شده خارج از حصار شهر قبه برای آن بنیاد و آباد گردیده بلده جوزون از فیض آن خرقة میمون موسوم بفیض آباد گشت و آن آنوقت که اعلیحضرت احمد شاهش در قندهار آورد و در آنجا می بود و وی چنان باعزاز و اکرام حمل و نقل داد که در هر منزل که خرقة را فرود می کردند رقعے ای باسم صدقه مرقوم نموده بگردن اشتریکه حامل آن در همان منزل بود آویخته رها می دادند تا که هر که بگیرد اشتر از آن وی باشد و آنگاه که بکوهستان شمالی کابل وصل گشت بنابر ازدحام زایرین خرقة در هر مرحله دو سه روزی درنگ کرده بعد آهنگ منزل دیگر می کردند تا که در کابل رسیده بموضعیکه بفاصله دو گروه جانب شمال غربی شهر و طرف شرق علی آباد به دامنه کوه واقعست نهادند و از هفت الی نه ماه در موضع مذکور بوده در زمان توقف متولی خرقة شریفه از کثرت و هجوم زیارت کنندگان گاه گاهی آنرا از صندوق بر آورده بر زبر سنگ سیاهی واقع سمت شمال فرودگاه می داشت، زایرین از اطراف آن سنگ زیارت نایل می شدند و این منزگاه با هر منزلیکه خرقة فرود آورده شده اکنون به قدمگاه شاه مردان موسوم است و در خلال توقف خرقة بکابل قبه باسم و رسم عاریت در قندهار برای خرقة مبارکه بامر اعلیحضرت احمد شاه تعمیر یافته و خرقة را از کابل برده در آنجا امانت نهادند و کار پردازان پایه سریر سلطنت مامور به تعمیر قبه بزرگی مخصوص خرقة و مدفن اعلیحضرت احمد شاه شده گنبد رفیعی مشتمل بر دو طبقه احداث و آباد کردند که طبقه اسفل به مثابه سردابه جای دفن شاه باشد و طبقه اعلی محل گذاشتن خرقة محبوب حضرت آله چنانچه اعلیحضرت احمد شاه را پس از فوتش در زاویه طبقه زیرین سردابه نما که خودش معین کرده بود دفن نموده خرقة را بجای

مخصوصه اش نیاوردند. مظنه اینکه بفتوای علما خرقه را از موضع عاریتش بر نداشتند تا بازیچه دست سلاطین نگردد و از جایی بجائی منتقل نشود اگر نه چنین باشد در سال ۱۳۲۵ هزار و سه صد و بیست و پنج که اعلیحضرت سراج الملت والدین بعزم سیر و سیاحت اطراف مملکت افغانستان از دارالسلطنه کابل حرکت فرموده وارد قندهار شدند قبر اعلیحضرت احمد شاه را بنظر فیض منظر بیک جانب طبقه زیرین گنبد مذکور مشاهده نمودند معلوم و مفهوم گشت که گنبد مذکور بر طبق مسطور فوق برای خرقه و مدفن اعلیحضرت احمد شاه هر دو ساخته شده است اگر نه می بایست که قبر او در مرکز دایره گنبد واقع می بود و حال آنکه در هر دو طبقی سفلی و علیا قبر و صورت قبر در یکطرف واقعد و این دلیل واضح میگرداند که گنبد مزبور برای خرقه تعمیر یافته است فقط و پس از حکایت مسطور کمینه چاکر بيمقدار مؤلف ای ن نامه یادگار مأمور تحقیق شده مکتوب هفتاد و چهارم از مکتوبات میان فقیر الله شکارپوری نقشبندی رحمت الله را مطابق بیان اعلیحضرت ممدوح بلکه مثبت آن و مثبت اینکه خرقه مذکوره از حضرت پیغمبر است یافته درج کتاب نمود و آن اینست که سائلی از وی سوال مکتوبی کرده او جواب نوشته (ماحصل) در باب خرقه که حضرت پیغمبر و هم اهل بیت آنرا بدست خود دوخته اند و حضرت علی رض بعد از رحلت آنسرور بامر سید جن و بشر به او پس قرنی^ح اش تسلیم کرده و او آنرا پوشیده پس از انتقال او از دنیا در مکه معظمه برده در غار حرا نهادند و سالها در آنجا بوده بعد جناب شیخ دوست محمد به مؤده اینکه خرقه پیغمبر است از آنجا با خود در بغداد آورده پس از وی اولادش آنرا با خود در بخارا نقل دادند و ۸۰ هشتاد سال در آنجا بوده سپس شیخ آقامحمد و نظر محمد از بخارا با خود در بلخ آورده ۳۵ سی و پنجسال در آنجا مانده از آنجا شیخ محمد ضیاء و شیخ نیاز در روز یک شنبه ۲۴ بیست و چهارم محرم ۱۱۰۹ هزار و یکصد و نه باخود ها در خانقاه جوگون آوردند.

مثنوی

خرقه پاک سید عربی

که دهد از ریاض جنت یاد

در ۱۱۰۹ هزار و صد و نه هجرت

محمل او بجوزگون افتاد

جوزگون شد چو قابل این فیض

زانجهت نام گشته فیض آباد

و از آنجا در نهم شهر ربیع الاول سال ۱۱۸۲ هزار یکصد و هشتاد و دو وزیر شاه ولیخان بامی زائی در قندهار آورد چه می فرماید:

(مجممل و ملخص جواب)

ذهب بعض المحدثین من الحفاظ و المشایخ الصوفیه الی اثباتها قال الحافظ السیوطی رحمت الله فی مؤلف سماء اتحاف الفرقه برفع الخرقه ان جمعاً من الحفاظ علی اثباتها و ذکر الشیخ شهاب الدین احمد بن محمدن الخطیب القسطلانی فی المواهب اللدنیه بعد نقل خش الخادشین فی التصلال لیس الخرقه من طریق الحسن البصری رحمه الله نعم لبسهم لها مع الصحبه المتصله الی کمیل بن زیاد النحفی رحمه الله و هو صحب علی بن ابی طالب من غیر خلف فی صحبتته بین أئمه الجرح و التعدیل و فی بعض الطرق ای للخرقه اتصالتها باویس بن عامر القرنی خیر التابعین و هو اجتمع بعمر بن الخطاب و علی ابن طالب رضی الله تعالی عنهما و هذا صحبه لا مطعن فیها.

مخلص معنی اینکه بعضی محدثین از حافظان و شیخان صوفیه جانب اثبات خرقه اند حافظ سیوطی رحمت الله در تألیفی که آنرا اتحاف الفرقه برفع الخرقه نام نهاد است گفته که جمعی حفاظ بر اثبات آنند و شیخ شهاب الدین احمد بن محمد خطیب قسطلانی در مواهب اللدنیه بعد نقل خدشه اعتراض کنندگان در پیوند دادن پوشیدن خرقه از روایت حسن بصری رحمت الله ذکر می کند که آرای ایشان پوشیدن خرقه را بواسطه صحبت متصله منسوب به کمیل بن زیاد نخعی که بدون اختلاف علمای جرح و تعدیل درک

صحبت حضرت علی رضی الله تعالی عنه را کرده است می کنند و در بعض روایات که در باب خرقة است پیوند پوشیدن آن به اویس بن عامر قرنی رحمه الله که بهتر و نیکوتر تابعین است و او درک صحبت حضرت عمر رضی الله عنه و علی رضی الله عنه هر دو کرده است که در این چنین صحبت جای طعن نیست. انتها.

(ذکر وفات اعلیحضرت احمد شاه)

(و اندکی از افعال آن خلد آرامگاه)

در سال ۱۱۸۶ هزار و یکصد و هشتاد شش هجری مرض آکلی^۱ که از دیر سال عارض حال اعلیحضرت احمد شاه شده و بینی او را به قرار بیان علی قلی میرزا باد خورده و بینی مصنوعی مکمل به الماس ساخته در برابر آن می گذاشت عود کرده دماغش را تمام ضایع نمود و از دماغ به سینه و حلقش ریخته اعضایش را به تاب و تب انداخت و از علاج اطباء بهبودی ندیده لاجرم به امید شفاء روی علاج بسوی ارواح صلحاء آورده نخست به زیارت مرقد ملا نصر و صاحب در دهله واقع سمت شمال شهر اعلیحضرت احمد شاهی رفته پس از ادای مراسم زیارت و صرف صدقات و خیرات به شهر معاودت کرده از التماس اطباء جهت تغییر آب و هوا در کوه توبه که به اعتدال هوا و آب گوارا معروفست تشریف برده چون اجلش رسیده بود تبدیل هوا سودی و آب گوارا بهبودی نبخشیده مرضش شدت یافته درینوقت شهزاده تیمور فرزندش که ایالت هرات داشت بعزم عیادت راه قندهار برگرفت و شاه ولیخان وزیر بتصور اینکه شهزاده سلیمان پسر دیگر اعلیحضرت احمد شاه را که دامادش بود بسطنت بردارد حیلت انگیخته اعلیحضرت احمد شاه را بلطایف الحیل بدان سو آورد که نسقچیان مأمور فرموده شهزاده را از چهار گروهی شهر قندهار بجانب هرات معاودت دادند و بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی منشور ممانعت از حضور شاه بنام شهزاده تیمور شرف صدور یافته در منزل واشیر واقع هشتاد گروهی قندهار به شهزاده رسیده از آنجا جانب هرات مراجعت کرد. پس از آن بمفاد آیه کریمه (کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون) آثار مرگ از ناصیه حال اعلیحضرت احمد شاه درک شده در سب جمعه ۲۰ بیستم ماه رجب سال ۱۱۸۶ هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری طایر روحش از قفس تن پرواز کرده با بهشتیان دمساز گشت و یاقوت خان خواجه سرا که محرم خاص شاه بود فوت او را اخفا کرده تابوتش را با خزانه رکاب و بانوان حرم عفت و احتجاب به قسمی به شهر در آورد که کسی بدان آگاه نگردید و وزیر شاه ولیخان با شهزاده سلیمان به تغسیل و تکفین پرداخته بعد از ادای نماز جنازه جسد شاه را در باغ میان شهر واقع ضلع غربی ارگ در موضعیکه وصیت فرموده بود چنانچه رقم شده آمد دفن کردند.

(ذکر اوصاف حمیده و افعال پسندیده او)

آن پادشاه خلق آرامگاه با حشمت و مکنت سلطنت ضعفا را هرگز تحقیر نمیفرمود و اقویای پارسا را توقیر نموده زیر دستان زیر دست آزار را تویخ می نمود و آحاد و افراد سپاه را با افسران صاحب جاه مساوی می دید و فعل که به شریعت غرا مذموم بود بخود و احدی نمی پسندید و در طریقت همسلک فقراء بود و علماء و سادات را نیک پرورش داده اوامر و نواهی الهی را در محل اجرا می نهاد و ستم رسیدگان را بوجه پسندیده داد می داد و همواره در احیای حق و امانت باطل مطابق شریعت غرا خود اقدام می نمود و علماء و سادات را با فقراء در مجلس خویش بدست راست جای نشستن تعیین کرده اعیان و اشراف را بدست چپ مقرر داشته برای علماء و سادات بقدر کفاف مؤنت و معیشت وظیفه معین گردانید دیگر اینکه در تمام عمرش چه در ملازمت و چه سر سلطنت مرتکب ملامهی و مناهی نشده پاکی طینت او ضرب المثل افغانه می باشند و جمعی از مردان و زنان متدین را از راه صواب بجاسوسی گماشته از کردار نیک و بد مردم خود را آگاه کرده در وقت انکار فاعل کار و قایل گفتار خودش مطابق واقع بیان فرموده منکر را الزام می نمود و علاوه بر همه علمائی ملت گستاخانه فتوای احکام شریعت را در حضورش داده معانب نمیشده اند چنانچه روزی از راه امتحان پارسائی و حقیقت سرائی علمای بار آله از آلات ساز خواسته بنواختن در آورد و ملا ارادت معروف به

^۱ مرض آکلی : ع- (ص. فا). مؤنث خورنده، مرض جذام، خوره.

شاهو و یکی دیگر که حاضر بودند از آواز ساز دل گداز گشته از مجلس برخوردار شدند و ملاشاهو زبان حقیقت بیان گشوده بجرأت و جسارت گفت ای احمد اینچه کار است که مرتکب شده اعلیحضرت احمد شاه در جواب گفت چه می شود و ضرر اینکار چیست؟ وی به پاسخ گفت که بهمین کلمه که گفتی گویا حرام را حلال شمردی، گفت که مباشر این امر شدن و آن گفتم برای امتیاز پاکدامنی علماء بود نه اینکه حرام را حلال دانستن. پس ملا ارادت گفت حالا که کار امتحان در میان آمد دیگر حاضر محفل حضور پادشاهی نخواهم شد چنانچه در کوه سرخ رفته منزوی گشت و در آنجا می بود تا که از جهان در گذشت. آری از کردار نیکو و گفتار دل جوی اوست که نسبت بصغار و کبار سکنة مملکت داشت و پیران را بمنزله برادر و جوانان را بمنزله پسر می پنداشت که دیگر مردم مملکت عموماً و طوایف درانی خصوصاً باسم اعلیحضرت احمد شاه بابا یاد و روحش را بالتماس مغفرت از حضرت عزت شاد می کنند و از آثار خیر آن پادشاه مجاهد متشرع نهر روضه که وقف مرقد والده ماجده اش نموده و مسجد جامع شهر و آوردن خرقة مطهره در قندهار و از ابنیه میمونه اش حصار شهر و ارگ و قبه چار سوق قندهار که از آن پادشاه مینو آرامگاه بیادگار مانده است که زبان زد صغار و کبار اند.

(ذکر ولایات میان دو آب های انهار پنجاب)^۱

از مناسبات اینکه در ضمن سلطنت و مملکت گشاهی اعلیحضرت احمد شاه ذکر پنجاب بکرات و مرات رقم گشته آمد، لازم گردید که اراضی هریک از میان دو آب پنجاب را با قرای آن مفصلاً درج کتاب نماید تا صاحبان دانش زحمات اعلیحضرت احمد شاه که در تسخیر آن ولایات چند مرتبه کشیده از ولایات مملکت افغانستان گردیدند و رایگان بتصرف غیر در آمده اند بدانند.

(ذکر اراضی میان دوآبه اول از طرف مملکت افغانستان)

در میان این دو آب که نهر اتک و نهر جیلیم اند یکی قصبه حسن ابدال است که از آنجا راه به جانب کشمیر ممدود است و از اینجا در آنوقت ابتدای دخل و عمل ولایات متصرفه طایفه سککه بوده دیگر قصبه راول پندی است دیگر قلعه رهناس است و این دو قصبه از ابنیه شیرشاه افاغنه سوریست و بیرون از هر سه ولایت مذکوره دیگر محال معموره زیاد نیز هستند که اکثر در جبال و جنگلستان واقعند. و راه دیگر از نهر سند معبر قلعه اتک است که حال دولت انگلیس پل مستحکمی در آنجا مشتمل دو طبقه تعمیر نموده اند که طبقه زیرین گذرگاه قوافل و طبقه فوقانی عبورگاه ریل دولتی می باشد که تا پشاور و سرحد حالیه افغانستان آمد و رفت می کند و راه دیگر از موضوع دهنی کیب به دریای جیلیم می پیوندد و این راه دریای اتک را از معبر نیلاب واقع سی و پنج گروهی پشاور عبره^۲ کرده پس از طی مسافت بیست گروه واصل دهنی کیب می گردد. و مردم مسکونه ایندو آبه قاطباً اسلام اند و از شجاعت مداخل و مزارع این دو آبه را صرف خود کرده به طایفه سککه نمیداده اند و اسپان مقبول خوش اندام که شایسته زین و لجام اعزه انام باشند از آنجا بهم می رسد و مردم آنجا توأمند و قوی هیكل اند و محدوده این میان دو آبه بقرار تاریخ احمدی که همه این تفصیلات از آن نوشته می شود مشتمل بر جبال شامخه مرتفعه و کریو های مستصعبه و جبال نمکسار درین محدوده بقرب پند داورخان و نهر جیلیم واقع اند و هر کدام از مردم آن مقام که درین میان مسکن داشته اند بر شعبه و قلعه کوهی تعمیر عمارتی کرده بر افراشته اند و بواسطه همان یک عمارت دشوار گذار بودن محل استقامت خود را راجه خوانده بحکم دیگری گردن اطاعت نمی نهاده مگر مطیع و منقاد سلاطین درانیه بودند و پند داورخان شهر و حصار بزرگی دارد و دریای جیلیم از زیر آن می گذرد و محصول این شهر و مضافاتش با پنجاه هزار روپیه عائد معدن نمک تعلق به راجگان طایفه سککه داشته و این میان دو آبه در زمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان نواده اعلیحضرت احمد شاه بتصرف مهاراجه رنجیب سنگه در آمده پس از آن تمام مملکت پنجاب و ملتان و کشمیر و غیره را مهاراجه رنجیب سنگه مذکور تغلباً متصرف گشته در سال ۱۲۵۰ هزار و دو صد پنجاه هجری بقرارگاه

^۱ بقرار بیان صاحب تاریخ احمدی

^۲ عبره: عبور، مسافرت از جایی به جایی دیگر.

اصلی خود شتافت که انشاء الله در موقع آن ذکر شده می آید و گذرگاه سوم نهر اتک بقرب کالی باغ و دیره اسمعیل خان واقعست که از آنجا گذشته به ملتان می رود.

(میان دو آبه دوم)

که بین نهر مذکور جیلیم و دریای چناب واقع و عرضش سی و یک کروه مسافتست و مواضع معموره این میان دو آبه قصبه ونکیان و هر سه قری شادی و لندکه مردم سکنه آنها مسلمانند و شهر گجرات میان دوله و غیر قصبات و دهات نیز درین میان دو آبه واقعند و نهر چناب بزرگترین انهار پنجاب و برابر دریای گنگ و لی آبش عذب^۱ تر از آنست.

(میان دو آبه سوم)

و آن در بین نهر چناب مذکور و نهر راوی واقع و عرضش بخط مستقیم ۳۲ سی و دو کروه مسافتست و شهر وزیر آباد درین سرزمین به کنار نهر چناب اتفاق افتاده و دیگر قصبات چون نسو دره، کجران، واله و تنودی موسی خان، سیالکوت، و میردوال و غیره دهات و قریه جات و چهار محال ایمن آباد همه درین میان دو آبه واقعند و ازینجا راه بجانب لاهور می رود و گذرگاه نهر راوی در زیر قلعه لاهور است که مردم میگذرند و از گذرگاه میردوال سالکان طریق شهر امرتسر عبور کرده بدان شهر می رود.

(معمورات میان دو آبه چهارم)

این اراضی و بلدان در بین آب راوی مزبور ونهر بیا واقع مسافت عرض سرزمین آن بخط مستقیم ۳۴ سی و چهار کروه است و شهر لاهور، امرتسر، جنداله، خواص پور و بیرون واله که مسکن و موطن افاغنه است همه درین میان دو آبه واقعند و امرتسر نخبه و عمدۀ آنهاست و خروج سکهان در ابتدا از ملک مانجهه که امرتسر در آن واقعست بوده و درین شهر از کثرت سران و سرداران هر سری و سالاری و هر دری در باری بوده و هر کدام محصول دکاکین بازار تعمیر کرده خویشان را می گرفته اند و از همه سرداران آن شهر کلاب سنگه بهنگی ولد جنداسنگه برتری داشته، چنانچه مرجع اکثر از مردم سکنۀ شهر و اهل بازار او بوده و امرتسر نام تالایست که اماکن پخته از آجر و حجر در اطراف آن بر افراشته اند و در میان این تالاب گنبدیست که معبد سکهان و مقام گروه ایشان است و زن و مرد گروه سکھے در هرگاه و بیگاه بدانجا رفته سماع خواندن کتاب کزنت می نمایند و آن کتاب را نانک از فهم خویش در توحید و اختیار نیک سلوکی و اجتناب از بدرفتاری تصیف کرده است و پس از خواندن و شنیدن آن کتاب همه روزه به آواز جهر هتک حرمت و اهانت ملت اسلام می کرده اند تا که اعلیحضرت احمدشاه درانی چنانچه از پیش ذکر شده آمد آن تالاب را از خاک و خاشاک و استخوان آکنده ساخته مردم شهر و بازار را از ایذا و آزار آنها ایمن گردانید و شهر لاهور بفاصله هجده کروه مابین جنوب و مشرق امرتسر واقعست و مردم سکنۀ این میان دو آبه از هندو و مسلمان مخلوط اند.

(میان دو آبه پنجم)

این میان دو آبه در بین آب بیای موصوف و نهر ستلج واقع و سی و سه کروه ۳۳ مسافت عرض آنست و این دو آبه را مردم پنجاب تنها دو آبه می گویند قطع نظر از دیگران و قصبات و دیهات بسیار درین میان دو آبه واقعند و دوازه هزار سوار و پیاده از اسلام و سکھے در ازمنه سابقه اقامه گزین اینجا بوده اند و از نهر ستلج جانب مشرق گذشته منتهای مملکت پنجاب است چنانچه از آنجا ابتدای خاک هریانه و بادنی سرهند می باشد. الغرض از دریای اتک تا کنار دریای جمن هزاران سردار از مردم سکھے مسکن داشته و یک مر دیگری را سر به اطاعت فرو نمی گذاشته اند و سبب کثرت سرداران آن دیار اینکه هر که دو سه سراپی بدست آورده لجام بکام می نهاد و ندای سرداری می داد در روز نبرد با هزار مرد برابری می کرد چه دیگر مردم سکھے با وی در پیکار یار می

^۱ عذب تر : یعنی شیرین تر

گشت و با وجود کثرت سوار آن نواحی تاب افواج اعلیحضرت احمد شاهی را نمی آوردند چنانچه در محاربات آن پادشاه کشور کشا مسطور شده آمد.

(تتمه مناسبه در بیان استیلائی سکه و عقیده ایشان)

سکه بمعنی مرید و پیرو است و این طایفه بواسطه پیروی نانک موسوم به سکه شده است و بقرار بیان صاحب سیر المتأخرین پدر نانک بقال و از قوم کهتری و صاحب ثروت بوده و نانک از فیض خدمت سید حسن نام درویش که صاحب حال بود و نظر تربیت جانب او داشت فی الجمله دانشی بهم رسانیده بر حقایق و معارف کتب صوفیه اسلام اطلاعی حاصل نموده و مضامین اقوال عرفای اسلام را بزبان پنجابی در سلک نظم در آورده کتابی فراهم ساخته گزنت نام نهاد. و کثرت اتباع و مکت در زمان سلطنت اعلیحضرت بابر شاه مغول بوی میسر گشته مطاع خلقی شد و تا حال آن کتاب در دست پیروانش موجود و بغایت معروف است و در خواندن آن مواظبت داشته تعظیمش می نمایند و چون کلامش ماخذ صحیحه دارد خالی از کیفیت و متانتی نیست و فقراء این طایفه به مثابه فقراء اسلام وضع و رفتار می کنند و در بلدان و قرائیکه اهل این کیش سکنی دارند خانه موسوم به کنت که به اصطلاح مردم افغانستان "درمسال" گویند تعمیر کرده یکتن مرشد و دیگر فقراء که مریدان وی باشند در آن خانه مقرر گزیده زیست می نمایند. الغرض از نانک دو پسر ماند: یکی سری چند و دیگری لکهمی چند و پسر دویمی زر اندوخته عمر به سیر و صید گذرانید و اعقاب و اخلافش نیز پیروی وی کرده تا حال بوتیره او روز می گذرانند و سرچند طریقه درویشی اختیار کرده زن نخواست و بجای نانک پدر بمعبد نشست چنانچه انکد نام که یکی از خدام نانک بود بجای وی نشست و سیزده سال عبادتگاه او بسر برده از عمد فرزند امرداس نام مرید خود را خلیفه قرار داد و او بیست دو سال به عبادتگاه مرشدش نشست اگرچه فرزند از خود داشت لیکن رامداس نام داماد خویش را بجای خود نصب کرده بقرار گاه اصلی خود شتافت و او هفت سال زندگی کرده ارجن نام پسرش معبد نشین پدر خویش گردیده بیست و پنج سال بطریقه پدر بسر برده بمقرر جاوید شد و پس از او روهر گویند نام پسرش سی و هشت سال سالک مسلک پدر بوده از عقب او گروه هری رای نواده اش بمسند جد خویش جای گزید و هفده سال رهروان این کیش را مقتدائی کرده بجهان جاودان رفت و بعد از او هرکشن نام در کودکی برو ساده پدر متکی گشته پس از زندگانی سه سال درگذشت و بجای او تیغ بهادر پسر کوچک کرو هرکوبند نشسته کرو رام او برادر هرکشن مذکور راه مخالفت با وی پیش گرفت و در عداوتش همیکوشید تا که پس از یازده سال تیغ بهادر اسیر و دست گیر امراء اعلیحضرت عالمگیر شده در سال ۱۰۸۰ هزار و هشتاد هجری به امر اعلیحضرت عالمگیر کشته شد مفصل این مجمل اینکه تیغ بهادر مذکور که معبدگزین هشتم نانک بود اتباع وافر فراهم آورده صاحب مکت و اقتدار شد و جمعیتی بدورش گرد آمده طریق حیف و میل مال و منال مردم پیش گرفت و هم از اهل هند از راه پیروی و مریدی زر اخذ می نمود. و ازین امر واقعه نگاران به اعلیحضرت عالمگیر آگاهی دادند که زود است که تیغ بهادر از تاراج کردن و گرفتن مال مردم اقتداری بهم رسانیده بر پادشاه خروج نماید. و اعلیحضرت عالمگیر از غرض واقعه نگاران بنام صوبه دار لاهور منشور قید و بند او را صادر فرموده در غل و زنجیرش انداخت و بعد از چند روز بموجب صدور حکم دیگر او را بقتل رسانیده جسدش را پاره پاره کرده در گذرگاه ها و بازارها آویخت و پس از او پیروان و مریدانش از هیبت و سطوت پادشاهی بدون سلاح بطور فقراء گردش می کردند و کرو رام او که معاند تیغ بهادر^۱ بود در سال ۱۲۹۵ هزار و نود و پنج هجری پانزده سال بعد از وی پدرود جهان کرد و در میان دیره دون واقع کوه منصوره بقرار کیش هندو سوخته شد و قبرش به زر و زیور تمام انجام یافته تا حال استوار است و چون در آن موضع دیره از مستحدثات رام او است که مسلمانان آنرا قبر و هندو سمد گویند و دون میان دو کوه را گویند به دیره دون موسوم گردیده است. و گویند که کرورام او سمات خود را العیاذ بالله من التشبیه به مثابه کعبه ساخته و در میان برج وسط آن خاکستر کرورام او واقع است و چهار پایه را که در زندگیش بدان میخواست متصل قبرش نهاده اند و بیرقی که سی و شش گز ارتفاع آن است به درب مقبره او نصب کرده پارچه سرخی بر آن پوشانیده اند و همه مردان و

^۱ بقرار نوشته تاریخ احمد و خزانه عامره

زنان طایفه سککه آن بیرق را نیایش و ستایش می کنند و روز شادمانی ایشان که روز اول ماه و بساک است مطابق ۱۱ ماه اپریل انگلیسی و موافق ۲۲ بیست دوم ماه حمل از سال شمسی است و لوح تاریخ فوت کرورام را از سنگ و جانب مقبره وی منصوبست الغرض پس از ارتحال اعلیحضرت عالمگیر در عهد سلطنت اعلیحضرت بهادر شاه و بقولی در آواخر زمان اعلیحضرت عالمگیر کروکوبند بن تیغ بهادر مسند نشین مستقر پدرش گشته پراگندگی فقره سککه را به تدریج جمع کرده اندک اندک مسلح ساخت و اسپ و آله حرب بهم رسانیده آغاز ترکتازی کرد و کارگزاران پادشاهی اسباب قلع و قمع وی بیاراستند و کروکوبند از خوف جان گریخته به مأمی خزیده دو پسرش از دست کارداران پادشاهی بقتل رسیدند و خودش پس از خاموش شدن آتش فتنه که افروخته و از جائیکه مأمی گزیده بود جانب منزلگاه اهل و عیال خود راه مراجعت بر گرفت و چون عبورش بواسطه حکام و متصدیان سرهند متعسر بود و مژده دادن زر بعضی از افغانان آن سرزمین را بدرقه خود ساخت که او را به عیالش رسانند و آنها بطرز افغانه آنجا لباس نیلگون در بر وی کرده موی سر و ریشش را بلند گذاشته با خود برداشتند و در عرض راه هر که از حال او جو یا می شد در جواب می گفتند که پیرزاده او چه است و آنگاه که به مسکن خویش رسید همان هیئت را که باعث نجاتش شده بود تغییر نداده پیروان خود را نیز راه نمود که وضع مذکور را اختیار کرده هرگز تغییر ندهند. الحاصل پس از پیوستن به کسان و نزدیکان خویش آشفته حواس گشته مانند مدهوشان و دیوانگان گردش می کرد و با وجود آنحالت در پی انتقام خون فرزنداناش می بود تا که بمرد و این آرزو با خود برد و طایفه سککه که سالک طریقه اویند موی سر و ریش نمی تراشند و شارب نمی زنند و اکثر لباس نیلگون می پوشند و با اسلحه و ایراق گردش می نمایند و هر چند از فرق مختلفه و ابعاد طریقه باشند. از جهت اختیار کردن این نحله بر طبق قاعده دیرینه اهل هند از همدیگر اجتناب و احتراز نمی کنند و این طریقه در اواخر عهد پادشاه ذیجاء مرحوم اعلیحضرت اورنگ زیب به ظهور پیوسته مخترعش کروکوبند مذکور است و پس از ویندنام بجایش نشسته مکت و اقتدار کلی بهم رسانید. و چون کینه دیرینه کشته شدن تیغ بهادر و هردو پسر گروکوبند را در خاطر داشت در هر قریه و دهی از اهل اسلام که دست ستمش می رسید تاخته از سکنه آن هر کرا می یافت می کشت، حتی از اطفال خوردسال نمی گذشت و با آن هم اکتفا نکرده بطون زنان حامله را دریده اطفال شان را بیرون کشیده هلاک می کرد تا که اعلیحضرت بهادر شاه از جور و ستم او آگاه گردیده رایت گوشمالی وی بر افراخت و منعم خان خانان را با سی هزار سوار مأمور کرده بندا را در کوه کره محصور نمود و به حيله ای از آنجا بدر رفت و بعد از آن محمد امین خان و آغر خان و رستم دل خان و غیره باز او را محصور نموده کاری از پیش نبردند و همچنین اندک اندک مقابل افواج شاهی می گشت و اکثر اوقات به قطاع الطریقی و سرقت بسر برده شب به جائی و روز در ماوائی گذرانیده مقیم ساکن معینی نمی بود و در قتل و غارت مسلمین و تخریب مساجد و نبش قبور ایشان مضایقه نمی نمود و این روش امتداد یافته انقراض نیافته بود که اعلیحضرت بهادر شاه از دنیا انتقال نمود و در لاهور طرح نفاق و قدح آئین وفاق در بین شهزادگان اتفاق افتاده کسی به گوشمالی و سرزنش سکهان نپرداخت. و رفته رفته بازوی بندا نیروئی یافت تا که اریکه سلطنت از فر جلوس فرخ سیر زیب و زینت پذیرفته اسلم خان صوبه دار لاهور به تنبیه بندا مأمور گشت و با وی در آویخته مغلوب گردیده به لاهور در آمد. و ازین فتح بندا زیاده تر مغرور شده بیش از پیش دست کینه و آزار جان و تاراج مال مسلمانان دراز کرد. و بایزید خان صوبه دار سرهند به دفع او برخاسته با لشکر آراسته مهمیز بر اسپ ستیز زد و در لشکر گاه خویش با معدودی در خیمه علیحده مشغول نماز مغرب شد و در حالت گذاردن نماز یک تن از اتباع بندا به مثابه فدائیان حسن صباح غفلتاً داخل نمازگاه شده بایزید خان را در حال تضرع و نیاز از زندگانی بی نیاز ساخته سالمأ بدر رفت و به همراهان خود پیوست و این خبر سمر کشته به فرخ سیر رسید و او عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی صوبه دار کشمیر را با چند هزار سوار مغولیه به دفع بندا گماشت و زکریا خان پسر عبدالصمد خان را بجای بایزید خان مقتول به صوبه داری لاهور مأمور کرد و قمرالدین خان بن محمد امین خان اعتماد الدوله را با آغر خان با فوجی دیگر از مغولیه و سواره نظام و توپخانه به معاضدت و معاونت عبدالصمد خان گسیل گردانیده عبدالصمد خان حسب الامر پادشاهی عازم لاهور شده عارف خان را به نیابت پسرش مقرر لاهور کرد و خود را رایت ستیز به قلع بندا بر افراخته بر سر وی بتاخت و محاربه سخت رو داده آخر الامر بندا مغلوب گشته منهنماً در قلعه گورداس پور شتافت و در آنجا محصور شده از امتداد مدت محاصره قحط و غلا در لشکرش افتاده گاو و اسپ و دیگر اشیائیکه به نحله شان ممنوع و

حرام بود همی خوردند تا که بسیاری از ایشان از گرسنگی هلاک شده مابقی خواستار امان گردیدند و عبدالصمدخان ملتمس شانرا پذیرفته علمی در میان استوار نموده قرار داد که اسلحه و آلات حرب خودرا در زیر علم گذاشته داخل اردوی اسلام شوند و چون کار برین قرار گرفت پس از فراهم شدن ایشان در لشکر اسلام همه را گرفته به قواد سپاه سپرده در کنار رودی که از بین گورداس پور می گذرد سر بریدند و سرکردگان شان را بر اشتران عریان و خران بی پالان غل به گردن و پا به زنجیر سوار کرده کلاه های کاغذی بر سرشان نهاده از پیش روی لشکر به راه انداخته داخل لاهور گردند و بعد از چند روز عبدالصمد خان همه را به دستور مذکور در تحت حفاظت قمرالدین خان مزبور و زکریاخان پسر خویش روانهٔ دهلی کرد و آنگاه که به قرب دهلی رسیدند محمد امین خان اعتمادالدوله از حضور فرخ سیر مأمور گشت که خود بندارا روی سیاه کرده بر پشت پیل و دیگران را به خر و اشتر سوار نموده سرهای کشتگان ایشان را به نوک سنان افراشته به شهر در آورد و چون به کمال فضیحت به حضور فرخ سیر رسیدند بندا و پسرش با دو تن معتبر دیگر در زندان ارگ محبوس گشته دیگران را حکم شد که در روز صد نفر به مواجهه محکمهٔ کوتوالی در راستهٔ بازار به قتل رسانند و پس از قتل همه اسراء پسر بندا را سر به زانوی پدر نهاده از دست خود بندا بیاسا رسانیدند و از پس پسر پدر را به زنبوره های آهنین پاره پاره کرده حکم پادشاهی اصدار یافت که همچنین در هر جا هر کرا ازین فرقه بیابند بلادرننگ آهنگ قتلش کرده زنده نگذارند. و از صدور این حکم همه مردم سکه به شعب جبال شامخه و تنگنای مغارات ضیقه خزیده پناه گزیدند و زیست مخفیانه اختیار کرده همچنان در مضایق^۱ و مزالق^۲ روزگار می گذرانیدند تا که از حملهٔ اعلیحضرت نادرشاه افشار بنیاد سلطنت گورگانی روی به انهدام و انکسار نهاد. باز آن گروه را نیروئی در باز و حاصل گشته از کوه فرود آمدند و هنگامه آرای قتال و جدال شده در هند و پنجاب استیلا یافتند و اکثر مساکن و موطن را خراب و بیاب کرده ابواب تاخت و تاراج بگشادند تا که اعلیحضرت احمدشاه درانی را دست حمایت مسلمانی گریبان گیر گردیده چند مرتبه به قراریکه مذکور شده آمد روی انتقام بدانسوی آورده جزای کار به کنار آنها نهاد و تغلبات و تصرفات مابعد این طایفه که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه و اعلیحضرت شاه زمان و اعلیحضرت شاه شجاع و پسران سردار پاینده خان بوقو پیوست مرقوم شده می آید.

ادامه دارد

^۱ مضایق : جاه های تنگ
^۲ مزالق: جاهای لغزیدن